

فصلنامه تخصصی علوم سیاسی

سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷

تاریخ دریافت: ۹۷/۰۲/۰۹

تاریخ تصویب: ۹۷/۰۴/۲۰

صفحات: ۳۰-۱

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن (چشم انداز دولت پساسرزمینی)

سید هادی زرقانی

دانشیار جغرافیای سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

ابراهیم احمدی*

دانشجوی دکتری جغرافیای سیاسی دانشگاه فردوسی مشهد

چکیده

از گذشته تا به امروز دگرگونی‌های عملی و نظری بسیاری در گفتمان‌های جغرافیای ساسی و ژئوپلیتیک رخ داده است. «دولت - ملت» که بحث هسته در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است؛ به تبع این تحولات به طور طبیعی بی‌نصیب نمانده است. نوشتار حاضر با رویکرد تفسیری و بهره‌گیری از داده‌های کتابخانه‌ای به دنبال پاسخ به این سوال است که در گذار از ژئوپلیتیک مدرن به پست‌مدرن، گفتمان «دولت - ملت» دچار چه تحول و تغییرات ماهیتی شده است؟ طبیعی است که در هر عصری گفتمانی با ویژگی‌های خاص خود حاکم باشد. مشخصه‌هایی چون: یکپارچگی، تک‌بعدی بودن، عینیت‌گرایی، قطعیت‌گرایی و مبنای‌گرایی که در گفتمان مدرنیته، باعث شده است که دولت مدرن، دولتی با ویژگی‌های خاص جغرافیایی، سیاسی، حقوقی، اجتماعی، هویتی و ... باشد. حال آنکه به تبع از ویژگی‌های پست‌مدرنیته [و گفتمان‌های حاکم بر آن] چون: تکثر‌گرایی و عدم اطلاق، نفی روایتی خاص و...؛ دولت به عنوان یک مرجع تام (حاکمیتی، امنیتی، قدرت و...)، به هیچ وجه پذیرفته شدنی نیست. اجمالاً هدف این پژوهش مقایسه و تبیین ابعاد و ارکان: اجتماعی (بعد ملت و ملی‌گرایی)، سیاسی (بعد حکومت)، حقوقی (بعد حاکمیتی)، و اثرپذیری مرزهای کشور در گذار دولت مدرن و پست‌مدرن است. در پایان به چالش و تهدیدهای دولت پست‌مدرن (پساسرزمینی) در این گذار اشاره خواهد شد.

* نویسنده مسئول، ایمیل: ebrahimahmadi۱۳۶۵@yahoo.com

مقدمه:

تحولات گفتمانی مدرن و پسامدرن، در انطباق با مفهوم دولت و پندارهای ژئوپلیتیکی از آن، از جمله مواردی است که امروزه ذهن بسیاری از پژوهشگران و اندیشمندان، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک را به خود مشغول داشته است. اینگونه درباب پندارهای ژئوپلیتیکی می‌توان گفت؛ پندار ژئوپلیتیکی همواره بر یکسری مفاهیم استعلایی، جانب‌دار و انضمامی تمرکز داشته است. به‌گفته‌ی دیگر، معرفت ژئوپلیتیکی گفتمانی فرادستی، حاکمیت‌گرا، دولتی، غرب‌محور، مردسالار و ایدئولوژیک بوده است. ژئوپلیتیک نخست بر اساس انگاره‌ی سرزمینی و بازنمایی این انگاره در حاکمیت ملی، به ابزاری در دست قدرت‌های توسعه‌طلب و سپس با تکیه بر معرفت علمی، به توجیه‌گر عمل دولت در عرصه‌ی سیاست خارجی تبدیل شد. به گفته‌ای دیگر، دولت، مرجع اصلی تمامی مفاهیم اساسی در دانش ژئوپلیتیک انگاشته شده است (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۰: ۲). فرض بر این بوده است که قدرت، تنها در ساختار دولت متمرکز است. قلمرو نیز مفهومی ثابت و تغییرناپذیر برای دولت ملی محسوب شده است. تمام مسائل و ساختارهای اجتماعی و سیاسی نیز به قلمرو و سرزمین دولت محدود شده است. به طور کلی، ماهیت ژئوپلیتیک، ماهیت دولت و گفتمان ژئوپلیتیکی، پراکتیس دولت و پژوهش ژئوپلیتیکی، ضرورتاً پژوهش در ماهیت دولت بوده است. این مفهوم؛ در حقیقت همان برداشت تک‌بعدی از دولت مدرن در مطالعات ژئوپلیتیک کلاسیک است. در حقیقت ادبیات دانش ژئوپلیتیک مدرن ناظر بر جنبه‌های عینی رابطه‌ی قدرت، جغرافیا و سیاست بود. به واسطه تحولات فلسفی صورت گرفته در ربع پایانی قرن بیستم بود که جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک متأثر از این فضا و در تلاش برای باسازی هویت خویش و تولید ادبیات نظری در پاسخگویی به ادبیات جدید با رویکرد ژئوپلیتیک انتقادی به ساخت‌شکنی و برهم‌زدن بنیان‌های تثبیت شده در ژئوپلیتیک سنتی (مدرن) پرداخت. در واقع مقصود از رویکرد انتقادی در مطالعات ژئوپلیتیک، همان ادبیات ساختارشکن، پست‌مدرن است که به تبع از تحولات انجام گرفته در دوران مدرن، رسماً از دهه ۱۹۹۰ میلادی بخشی از ادبیات نظری جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک شد. اگر رهیافت تفسیری و رویکرد پست‌مدرنیستی را مبنای این روایت قرار دهیم، ژئوپلیتیک یا

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

اشکال سیاسی دانش جغرافیایی روشی ویژه و منحصر به فرد برای بررسی روابط انسان و جغرافیا به طور عام و رفتار سیاسی انسان و محیط به طور خاص نیست. همچنین ژئوپلیتیک نمی‌تواند منحصر در دولت ملی باشد. پست مدرن‌ها طرفدار کثرت و مخالف قطعیت هستند. و این درست همان چیزی است که مرز بین مدرن و پست مدرن را مشخص می‌کند. آن‌ها (پست مدرن‌ها) به جهانی با مقیاس محلی، ملی و جهانی به صورت پیوسته و توأم معتقدند. این در حالی است که ژئوپلیتیک حکومت محور (مدرن) با نادیده گرفتن مقیاس مهم محلی در پی جستجوی «تئوری‌های کلان» از مقیاس در دو سطح ملی و جهانی است. برداشتی که به‌کرار در ژئوپلیتیک مدرن طی قرون متمادی (بخصوص ۱۹ و ۲۰) اشکالی از دولت‌های زورمند و سلطه‌طلب و بعضاً رابطه‌ی مستعمره و استعمارگر را پدید آورد. به روایتی دقیق‌تر، ژئوپلیسین‌های انتقادی و جغرافی‌دانان پست مدرن، به موزائیک فرهنگی مکان‌ها، تنوع هویت‌ها، اهمیت دادن به نهادهایی نظیر خانواده، مردم، جنبش‌های اجتماعی و نظایر آن تأکید می‌کنند و به تعاقب آن مسائل و واقعیت‌های ژئوپلیتیکی و جغرافیای سیاسی در پیوستاری از مقیاس فضایی متعدد مورد بازنگری و تجزیه و تحلیل قرار می‌دهند (میرحیدر و زکی، ۱۳۸۹: ۳۰)؛ به این معنی که در تئوری‌های کلان پست مدرنیته، مقیاس محلی یک اصل اصولی به حساب می‌آید که گاهاً چالشی است اعتراض‌آمیز (در قالب گروه‌های محلی و قومی - مذهبی و اشکال دولت و حکومت محلی و...) بر علیه سیطره (از بالا به پایین) مقیاس دولت ملی.

۲. رهیافت ژئوپلیتیک مدرن و پست مدرن

ژئوپولیتیک به عنوان دانشی که ضلع سیاسی علم جغرافیا را تشکیل می‌دهد، در طول دوره‌های مختلف از مناظر و دیدگاه‌های مختلف بدان نگریده شده است. از ژئوپولیتیک سنتی و نظریه‌های فردریک راتزل، هوفر و مکیندر، ماهان، اسپایکمن گرفته تا نظریه‌های کوهن و لاکوست و نهایتاً ژئوپولیتیک انتقادی و پست مدرن، هر کدام براساس اهداف و نحوه جهان بینی و تصورات خود، تأویلی خاص ارائه داده‌اند. اما آنچه باید مدنظر هر ژئوپلیتیسین قرار گیرد این است که، بدنبال قلمروهای جدید در ژئوپولیتیک باشند و رهیافت‌های جدید فلسفی را مورد توجه قرار دهند و برای تعالی دانش ژئوپولیتیک، این رشته را براساس رویکردهای نوین فلسفی تبیین کنند و این نظریات را با ماهیت و هویتی ژئوپولیتیکی برای تحلیل‌های بنیادی و کاربردی خود مورد استفاده قرار دهند (متقی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۰۷). دانش ژئوپولیتیک پیش از این با نگاهی

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

واقع‌گرایانه به جهان اطراف و ارائه مدل‌های کلان جهانی سعی داشت تا نسخه‌های سیاسی بزرگی را برای دولتمردان قدرت‌های بزرگ تهیه و ارائه نماید. اما با گذشت زمان و مخصوصاً پس از جنگ سرد و سقوط شوروی کم‌کم رویکردهای انتقادی توسط دانشمندانی وارد این رشته شد. یکی از این افراد ایولاکوست بود که نگاهی انتقادی به متون و نظریه‌های ژئوپلیتیکی داشت. پس از آن افراد دیگری وارد عرصه شدند و با رویکردهای نومارکسیستی و در ادامه پست‌مدرنیستی مباحث ژئوپلیتیکی را مورد تحلیل قرار دادند. مطلب قابل توجه در این زمینه این است که نظریات قدیمی و کلاسیک ژئوپلیتیکی بصورت واقع‌گرایی فلسفی (استقلال واقعیت از ذهن) و واقع‌گرایی سیاسی (محوریت دولت و منافع ملی و امنیت و مسئله جنگ)، عمل می‌کردند ولی نظریات جدید با تأکید بر ایده‌آلیزم فلسفی (ذهن‌گرایی و وابستگی واقعیت به ذهن) و ایده‌آلیزم سیاسی (برتری نهادها و گفتمان‌ها و هویت‌های غیر دولتی)، موج جدیدی از اعتقادات علمی را سبب شدند (متقی و رشیدی، ۱۳۹۴: ۱۰۸). از نظر فلسفی نظم وستفالیایی (ژئوپلیتیک مدرن) بر پایه‌ی رویکرد واقع‌گرایانه و نگرشی قدرت‌محور بود. این رویکرد، به قدرت کشورها، ترکیب و کاربرد آن توجه داشت و حفظ منافع ملی را هدف اصلی سیاست خارجی می‌شمرد (۳-۴: ۲۰۰۲: Mirhidar). در این دوره نظریه پردازانی مانند: ماهان، راتزل، مکیندر، هاوس هوفر و اسپایکمن، نظریه‌های ژئوپلیتیکی خود را ارائه دادند که این نظریه‌ها، در بزرگترین مقیاس ممکن ارائه شدند، اما این مسئله نباید ما را از ابعاد محلی نهفته در بطن اصلی نظریه‌ها غافل سازد. در پایان قرن نوزدهم که ژئوپلیتیک کلاسیک در سیاست‌گذاری و شکل‌دادن به افکار عمومی ایفای نقش می‌کرد ژئوپلیتیسین طرفدار منافع ملی کشور خود بود و هدف، پیشبرد منافع کشور در برابر دیگر واحدهای سیاسی مبتنی بر فضای رقابتی در نظر گرفته می‌شد (فلینت، ۱۳۹۰: ۹). این نظریه‌ها در اولین گام به منظور کمک به تدوین و پیشبرد اهداف پیش‌روی سیاست خارجی کشورشان بیان می‌شدند. در نتیجه، در آن‌ها نوعی خودمحوری مشاهده می‌شود که خود یکی از ابعاد محلی این نوع نظریه‌هاست. رقابت‌های ژئوپلیتیکی این دوره طولانی در هر منطقه، کشور و محل از جهان تأثیرات فراوانی برجای گذاشته است. مستعمره شدن بعضی از کشورها و نیمه مستعمره شدن برخی دیگر، تحمیل و اشاعه فرهنگ، زبان، دین، ساختارهای سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، آموزشی و نظامی کشور استعمارگر بر کشور استعمارشده، تحمیل مرزهای مسئله‌دار و خونین بر کشورهای استعمار شده (که این مرزهای تحمیلی هنوز نیز منشأ اختلاف و در رقابت‌های ژئوپلیتیکی قابل

بهره برداری و مشتعل شدن هستند)، تجزیه برخی از امپراتوری‌ها، استقلال کشورهای مستعمره، ظهور و شیوع ناسیونالیسم، تشکیل دولت‌های حائل و در اواخر این دوره افزایش تعداد کشورها و شدت گرفتن روند استقلال‌خواهی و تجزیه‌طلبی و از همه مهمتر بروز جنگ‌های خانمان‌سوز از جمله دو جنگ جهانی، همگی رویدادهایی ژئوپلیتیکی هستند که در سطوح محلی و منطقه‌ای نیز قابل بررسی‌اند (راستی، ۱۳۹۵: ۷۰۸). در نقد چنین ژئوپلیتیکی؛ ایولاکوست ژئوپلیتیسین می‌گوید: ژئوپلیتیک رایج، به دلیل سوءاستفاده از شواهد جغرافیایی به نفع مقاصد امپریالیستی و اشغال‌گرانه لکه‌دار شده است. این‌گونه ژئوپلیتیک، امکان داشت که از اندیشه‌ای کم‌تحرک و منحرف نشأت گیرد و در صورت اتخاذ آن در رسانه‌های گروهی، گرفتار اغراقی فریبکارانه و وطن پرستانه شود. این‌گونه بود که - لاکوست در بیان انگیزه‌ها و تناقض‌های ژئوپلیتیکی زمان خود، ظهور ژئوپلیتیک انتقادی در دهه ۱۹۹۰ را پیش‌بینی کرد. ژئوپلیتیک انتقادی به حکومت‌ها گوشزد می‌کند که جداسازی قلمروهای داخلی و خارجی غیرممکن است؛ یعنی بازیگران غیردولتی، گروه‌های معترض و جنبش‌های مدافع حقوق مردم بومی، اقلیت‌ها، زنان و دعوت به تجارت منصفانه، حفاظت از محیط زیست و ... نقشی کلیدی در سیاست جهانی بازی می‌کنند. ژئوپلیتیک، دیگر حافظ انحصاری طبقه ممتاز مذکوری نیست که حاکمیت موقعیت آکادمیکی خود را برای تنظیم سیاست برای کشوری خاص به کار می‌بست. بیشتر استادانی که مدعی‌اند ژئوپلیتیک را مطالعه می‌کنند، وضعیت افراد به حاشیه‌رانده شده را توصیف می‌کنند و طرفدار تغییر وضعیت آن‌ها هستند. مطالعه حکومت اغلب انتقادی است، اما حکومت فقط جزئی از جهان پیچیده است و نه یک واحد سیاسی با داشتن آزادی عمل در یک جهان قابل درک و ساده (فلینت، ۱۳۹۰: ۴۷). به واقع فضای پست‌مدرنیته در ژئوپلیتیک انتقادی، تحت‌تأثیر نظریه‌های جدید بر نگرش پسا‌ساختارگرایانه استوار است. امروزه ژئوپلیتیک پست‌مدرن در قالب ژئوپلیتیک انتقاید، گفتمان حاکم بر اشکال سستی ژئوپلیتیک (به مفهوم علم دولت‌مداری) را رد می‌کند و آشکارا استدلال می‌کند که دولت‌ها دیگر توانایی لازم را برای حاکمیت بر قلمرو و مردم ساکن در آن قلمرو را ندارند؛ این نظریه‌ها هسته اصلی آن‌ها شالوده‌شکنی گفتمان کلاسیک جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک است، موضوع‌های قابل مطالعه را مسائل عینی و قابل مشاهده نمی‌پندارند، بلکه واقعیت‌های نسبی تعیین‌یافته در سایه‌ی گفتمان‌های مختلف می‌پندارند (افضلی و امیری، ۱۳۹۰: ۵۷). هسته اصلی پست‌مدرنیسم، نوعی واکنش علیه مدرنیسم و انحراف یا گسست و فاصله گرفتن از آن است.

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

رویکرد انتقادی پست‌مدرنیسم، کوششی منتقدانه برای کشف ساختارهای جامعه معاصر است که ضمن نقد زیربنایی رویکردهای رایج در شناخت جامعه، به تبیین کاستی‌های روش‌شناسی آن‌ها می‌پردازد و شیوه‌های اثبات‌گرایی (پوزیتیویستی) را در مطالعه جامعه نقد می‌کند و بر این انگاره استوار است که صرف تجربه و روش‌های تجربی کافی نیست و نباید مطالعه جامعه را همسان با مطالعه طبیعت انگاشت. این امر به ژئوپلیسن‌های انتقادی این امکان را می‌دهد تا یک گام به عقب برداشته و حوادث را از یک دریچه متفاوتی بنگرند. از منظر ژئوپلیتیک پست‌مدرن، دولت ملی دیگر به تنهایی مسئول برقراری امنیت نیست و ناچار است بخشی از اقتدار مطلق خویش را در راستای مدیریت سیاسی فضا در ابعاد مختلف واگذار کند. امروزه در فضای پست‌مدرن از نظر ژئوپلیتیکی حرکت به سوی موضع‌های غیردولتی، سیال و انعطاف‌پذیر مطرح است. ظهور بازیگران جدید در عرصه روابط بین‌الملل که گاهی حاکمیت کشورها را تضعیف کرده‌اند، از رویدادهای مهم این دوران است (۴-۳: ۲۰۰۲، Mirhidar). در این برداشت؛ دولت ملی از سمت بالا با نهادهای بین‌المللی و جهانی و در سمت پایین به دولت محلی و منطقه‌ای و در جهت افقی به سازمان‌های غیرحکومتی، افکار عمومی، مطبوعات و نیروهای طبیعی یا بازار متمایل می‌شود و باید به آنها نیز پاسخ‌گو باشد. اینگونه به نظر می‌رسد، پست‌مدرنیسم پس از اثبات ساختگی و تاریخی بودن پدیده‌هایی که در عصر مدرن طبیعی جلوه می‌کردند (مانند مرزها و دولت‌های ملی) و بعد از شالوده‌شکنی از ساختارهایی که این پدیده‌ها را ساخته و یا در عکس‌العمل به آن به وجود آمده بودند، بر جنبه امنیت‌زدایی آن‌ها تأکید می‌کند. با بررسی این ساختار و منابع قدرت که در پشت پرده ژئوپلیتیک واقع هستند، این امکان به وجود می‌آید که تصویری نسبتاً متفاوت اما ظاهراً دقیق‌تر از آنچه احتمالاً علایق ژئوپلیتیکی یک کشور است را بتوان تشخیص داد. این رویکرد در پی تسهیل پیچیدگی‌های نظام سیاسی جهانی و افشا کردن روابط قدرت است که ویژگی دانش ژئوپلیتیک است و از دید ژئوپلیتیک سنتی مخفی مانده است (پیشگاهی‌فرد و سلیمانی‌مقدم، ۱۳۸۸: ۹۷-۹۸). پیروز مجتهدزاده معتقد است: «در شناخت ژئوپلیتیک دگرگون‌شونده قرن بیست و یکم، از تقسیم دوران متداول در مباحث مربوط به مدرنیسم و پست‌مدرنیسم، تنها برای آسان ساختن درک و شناخت این مرحله از دگرگونی‌ها، در جهان اندیشی و شکل‌گیری‌های ژئوپلیتیک کمک گرفته می‌شود. این شیوه از دسته‌بندی‌ها تنها «وسيله» ای سودمند برای «مطالعه ژئوپلیتیک سرآغاز قرن بیست و یکم» است. به این ترتیب، تقسیم سیر تاریخی پیشرفت فکری و علمی جامعه به

_____ تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵
 دوران مدرن و پست مدرن ایده‌ای است که لزوماً قطعیت ندارد و پیروی از آن شیوه به اعتقاد
 مطالعه کننده نسبت به این دسته بندی‌ها بستگی دارد» (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۲۷۱-۲۷۰).

نگاره شماره (۱) - مقایسه دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه مدرن (دولت قدیم) و پست مدرن (دولت جدید)

دولت قدیم (old State)	دولت جدید (New state)
حاکم (Sovereign)	نه منحصرأ حاکم (Not Exclusively Sovereign)
سرزمینی (Territorial)	نه منحصرأ سرزمینی (Not Exclusively territorial)
نظامی (Military)	غیرنظامی (Non- Military)
حاکمیت تنها (واحد) (Single Rule)	حاکمیت تقسیم شده و همپوشانی شده (Shared Overlapping Rule)
قانون واحد (Single Law)	قانون متداخل و مشترک (Shared Overlapping law)
شهروندی انحصاری (exclusive + citizenship)	شهروندی مشترک (Shared Citizenship)
ملی (National)	چند فرهنگی (Multi- Cultural)
متمرکز (Centralized)	نوسعه یافته (Developed)
بوروکراتیک (Bureaucratic)	غیربوروکراتیک (Non- Bureaucratic)
وحدت گرا (Unitary)	غیرواحد (Non- Unitary)
خودمختاری در سیاست گذاری (Policy Autonomy)	اشتراک در امر سیاست گذاری (Shared Policy)
مالیات گیری و استقلال مالی (Taxation and Fiscal Autonomy)	مالیات گذاری مشترک و کنترل مالی (Shared Taxation and Fiscal)
خودمختاری در امور دفاعی (welfare Autonomy)	رفاه ملی (Transnational welfare)

(منبع: عسکری، ۱۳۸۱: ۲۵۸)

۳. استعاره «دولت-ملت» در مطالعات جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک

بی‌شک مفهوم «دولت»، پربحث‌ترین و مناقشه برانگیزترین مفهوم در رشته‌های علوم
 انسانی است که هرکدام از رشته‌های مختلف و اندیشمندان این رشته‌ها از زاویه دید خود به این

۱. بحث دولت و حکومت از مجموعه بحث‌هایی است که اکثراً بین جغرافی‌دانان سیاسی و دست اندرکاران علوم
 سیاسی اختلاف نظر وجود دارد. آنچه محل بحث است، وجوه مختلفه دولت و حکومت است؛ در ادبیات داخلی از

❖ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

پدیده نگاه کرده. از نظر جامعه شناسان دولت پدیده است اجتماعی؛ از نظر روان شناسان دولت ساختار ذهنی است؛ مورخ، دولت را محصول نیروهای تاریخی می‌داند؛ حقوقدان معتقد است دولت- نهادی حقوقی است که حقوق و تکالیف شهروندان خود را تعبیر و تفسیر می‌کند (عالم، ۱۳۹۰: ۲۲۹). از نظر دانشمندان روابط بین‌الملل، دولت، نماینده ملت برای برقراری رابطه با سایر دولت‌ها و کشورها است. از نظر جامعه شناسان سیاسی، دولت محصول نیروها و نهادهای اجتماعی است. هر کدام از مکاتب سیاسی، نیز نگرش‌های متفاوتی به دولت دارند. از نظر آرمان‌گرایان، دولت تجلی گاه اراده مردم است. از واقع‌گرایان، دولت نهاد قدرت و زور است. اما دولت (در مفهوم State) به معنی خواستگاه ملت و حکومت و فضای اعمال قدرت و قلمرو حاکمیت حکومت، که باید آن را «کشور» نامید، بیش از هرچیزی یک مفهوم جغرافیای سیاسی و محوری‌ترین موضوع در جغرافیای سیاسی است (ویسی، ۱۳۹۴: ۱۳-۱۲). در این مفهوم؛ «سرزمین، حکومت و ملت»، (شکل-۲) که ماهیت سیاسی- فضایی دارند، سازندگان کشور هستند که خواستگاه پیدایش آن به مفهوم امروزی- به صلح و ستفالی (۱۶۴۸ م.) بر می‌گردد (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۲۷). از حیث ویژگی‌ها و کارکردهای «دولت- ملت» در تعاریف گوناگون، نظریه آنتونی گیدنز در باب «دولت- ملت» تا حد قابل قبولی از رسایی خوبی برخوردار است. آنتونی گیدنز «دولت - ملت» را یکی از مجموعه‌های نهادی مدرنیته در نظر می‌گیرد و

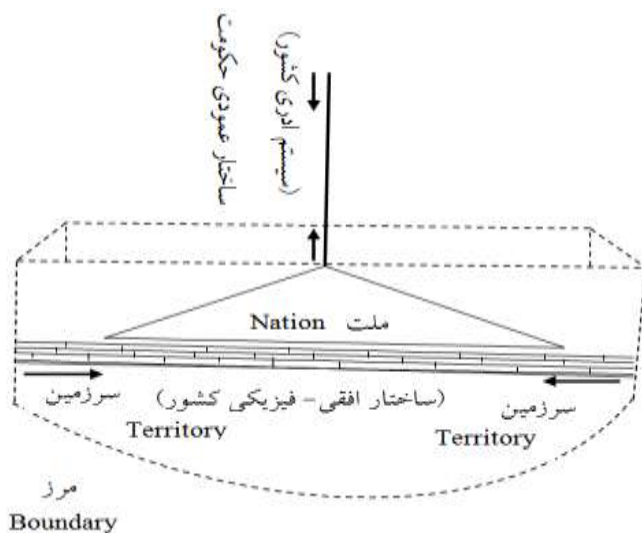
State به مفهوم دولت و از Government به مفهوم حکومت یاد می‌شود و گاه‌ا برعکس Government، را به مفهوم دولت و State را به دولت می‌گیرند. درحالی که چنین نیست. هر جا State با حرف The آمد (The state) منظور حکومت است و هر جا State به صورت مفرد (A state) یا به صورت جمع باشد (States) به معنی کشور است (میرحیدر به نقل از مویر، ۱۳۷۹: ۵؛ عزتی، ۱۳۸۶: ۱۱؛ مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۳۴). بنابراین، در جایی که قلمروهای سزمینی و کنترل سرزمین محل بحث است از اصطلاح «کشور» و در جایی که از اراده سیاسی و اعمال قدرت هیئت حاکمه و نظام سیاسی صحبت به میان می‌آید اصطلاح «حکومت» مناسب‌تر است (ویسی، ۱۳۹۴: ۱۱). حکومت خود سه نوع است؛ حکومت سرزمینی (Territorial)، حکومت ملی (Nation State) و حکومت قبیله‌ای (Tribal State) (مجتهدزاده، همان: ۳۵). البته برخی دولت را به مفهوم عام (State) و خاص (قوه مجریه و نماینده حکومت) تقسیم می‌کنند (ویسی: همان). با این حال در این پژوهش و سایر پژوهش‌های جغرافیای سیاسی، استفاده دولت (دولت- ملت یا دولت ملی که همان حکومت یا کشور ملی در جغرافیای سیاسی است) به جای کشور (حکومت)، و همچنین حکومت به عنوان بخشی از سازمان دولت (در علوم سیاسی) در واقع استعاره‌ای بیش نیست.

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

بر شش ویژگی آن تأکید می‌کند. اول اینکه «دولت - ملت‌ها» متمرکز هستند. دوم اینکه «دولت - ملت» هویت غالب زبانی فرهنگی دارند؛ یعنی یک زبان سراسری با نظام آموزش همگانی و رسانه‌های فراگیر در جامعه رایج می‌شود. در واقع دولت ملی جامعه یا ملتی نمادین دارد و آن را مفروض می‌گیرد. سوم اینکه «دولت - ملت‌ها» حق انحصاری اعمال قدرت و زور را در اختیار دارند و سازمان مرکزی پلیس برای برقراری امنیت داخلی و ارتش برای برقراری امنیت در مرزهای کشور از شاخص‌های سازمانی و پایه‌ای «دولت - ملت» است. چهارم اینکه اعمال قدرت دولت‌های مدرن، قانونی به شمار می‌رود، زیرا اعمال آن متکی بر قانون و رضایت شهروندان است و قانون براساس رأی نمایندگان منتخب مردم تصویب می‌شود. پنجم، مرزهای مشخص جغرافیایی دارند که دولت‌های همسایه و دیگر دولت‌ها به رسمیت می‌شناسند. درحقیقت دولت‌ها درون نظامی از دولت‌های ملی در سراسر جهان حکمرانی می‌کنند که رد و پذیرش این دولت‌ها نسبت به یکدیگر، به مشروعیت و اقتدار آن‌ها کمک می‌کند. ویژگی ششم اینکه نقش آبادانی و رفاه مردم در دولت‌های ملی، نقشی تعیین کننده و گسترده‌تر شده است (گیدنر، ۱۳۸۴: ۷۶-۹۷؛ وینسنت، ۱۳۷۱: ۴۱-۴۲). این همان مفهوم کشور است که از قرن هفدهم با ظهور نظم وستفالی به وجود آمد که یک آمریت سیاسی نهادینه شدن بین‌المللی است که با همراهی نوعی سازمان اجتماعی - اقتصادی و با پشتوانه قلمرو (سرزمین) تداوم می‌یابد. از نیمه دوم قرن بیستم سازمان‌های بین‌دولتی (آسه‌آن)، اتحادیه‌های منطقه‌ای (اتحادیه اروپا)، و سازمان‌های فوق ملی (سازمان ملل متحد) و سایر سازمان‌های غیر دولتی (شرکت‌های چند ملیتی) همرا با کشور در نظام بین‌المللی نقش آفرینی می‌کنند. با توجه به تعاریف فوق، کشور (دولت) را می‌توان از دیدگاه جغرافیایی، حقوقی، سیاسی (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۶) و اجتماعی بررسی کرد؛

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

مدل (۱) - سه عنصر بنیادین تشکیل دهنده یک کشور (سرزمین، ملت و حکومت)



(منبع: مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۵۰)

۳-۱. بعد جغرافیایی دولت: قلمرو (سرزمین) / گذاز از قلمروخواهی به واقلمروآگاهی^۱

ملت‌ها، آن‌گونه که در تعریف آنتونی اسمیت آمده، باید یک "سرزمین تاریخی مشترک" داشته باشند؛ در نتیجه، از سرزمین‌های خاص ریشه می‌گیرند (Smith, ۱۹۹۱: ۱۴). در واقع به اعتقاد جیمز اندرسون^۲ (۲۴: ۱۹۹۵)، تاریخ منحصر به فرد ملت، در چارچوب سرزمینی خاص، متعلق به ملت، تجسم می‌یابد. سرزمین را می‌توان چهره افقی یا فیزیکی کشور تعریف کرد؛ مفهوم جغرافیایی که با توجه به مفهوم حکومت، جنبه سیاسی پیدا می‌کند و با توجه به آن مفهوم و مفهوم «ملت» پدیده سیاسی- جغرافیایی، «کشور» را واقعیت می‌بخشد (مجتهدزاده، ۱۳۹۰: ۴۴). از بعد جغرافیایی کشور یک آمریت سیاسی سرزمینی است، که بدون آن نمی‌تواند

۱. Deterritorialization

۲. James Anderson

وجود خارجی داشته باشد (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۲: ۲۷). به تعبیری اولین تفسیری که در باب سرزمین همواره ارائه می شود، این است که سرزمین، پیوند مفهومی میان ملت و دولت، به شکل دولت-ملت (دولت ملی) است (Taylor and Flint, ۲۰۰۰: ۲۳۳). از دید تاریخی، اهمیت تاریخی برای دولت مدرن در این نکته کلیدی نهفته است که آغاز سرزمین در واقع آغاز دولت مدرن بود. بر اساس معاهده وستفاليا مبنای حاکمیت دولت‌ها بر سرزمین قرار گرفت و نتیجه آن اولین نقشه سیاسی جهان بود (Taylor and Flint, ۲۰۰۰: ۱۵۳). در واقع در یک منازعه‌ی ژئوپلیتیکی، رقابت و تقابل قدرت بر سر تسخیر یا کنترل سرزمین است. به دیگر تعبیر، در هر بحران ژئوپلیتیکی سرزمین، موضوع اصلی مناقشه است. حداقل، همه‌ی نظریه‌های سیاسی روی این توافق دارند که دولت‌ها باید سرزمین داشته باشند. غیر از این مشخصه‌ی سرزمینی دولت، هم برای شناسایی و هم برای پایداری آن امری حیاتی است (Glassner, ۲۰۰۴: ۵۲). از منظر دولت به مفهوم وستفالیایی (مدرن)، سرزمین فضایی جغرافیایی است که با مرزهای معینی محدود شده، در آن قدرت و حاکمیت دولت اعمال می‌شود؛ یا از نظر جغرافیایی دولت در سرزمینی مشخص واقع شده است که بر آن حکمرانی می‌کند. جدای از مشاجره‌های آکادمیک از بی‌اعتبار یا دست‌کم کم‌رنگ شدن نقش سرزمین از یک سو و حفظ اعتبار و اهمیت آن از سوی دیگر سخن می‌گویند، دگرگونی گفتمانی پست مدرن باعث شده است که اندیشمندان بر یک نکته تفاهم داشته باشند و آن این است که مفهوم سرزمین با گذشته بسیار تفاوت دارد (میرحیدر، ۱۳۸۵: ۲). امروزه پیوند میان قدرت حاکم دولت و سرزمین دچار گسست شده است. در حقیقت قلمروسازی در گفتمان پست‌مدرن بر خلاف گفتمان مدرن یکپارچه و تمامیت‌انگارانه نیست، بلکه بازیگران بی‌شمار دیگری غیر از دولت‌ها نیز در امر قلمرو سازی دخیل بوده و قلمرو سازی دولت به وسیله این بازیگران که از عرصه مرزهای سرزمینی دولت عبور کرده یا آنها را زیر سوال می‌برند به چالش کشیده شده است (افضلی و مرادی، ۱۳۹۲: ۲۱۶). به دیگر تعبیر، گفتمان قلمروسازی در عصر مدرنیته به واسطه نیروی جهانی شدن که عده‌ای بر سرزمین‌زدایی این عصر تأکید دارند تبدیل به گفتمان «واقلمروآگاهی» در عصر پست‌مدرنیته شده است. از چنین دیدگاه خاصی، «وقلمرو آگاهی»، نمود فضایی دگرگونی در زندگی اجتماعی در پیوند با جهانی شدن تفسیر می‌شود، که طی آن پیوستگی اقتصاد، سیاست و فرهنگ با سرزمین ملی رو به سستی می‌نهد و جریان جهانی شدن ثبات مکان‌ها و قلمرو را در می‌نورد. ازین‌رو، کارکرد سنتی پدیده‌های سیاسی - فضایی همانند: کشور با قلمرو، حاکمیت و

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

مرزهای مشخص دیگر به سان گذشته تداوم نخواهد داشت و جریان‌های جهانی شدن، از ابعاد مختلف (اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، سیاسی، فناوری و غیره) باعث کاهش اقتدار مطلق حکومت‌ها در اعمال حاکمیت ملی می‌شوند (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۱۹۷)؛ زیرا قدرت فناورانه ارتباطی با نزدیک کردن فاصله‌ها و کوتاه کردن زمان و دگرگونی طبیعت روابط و معاملات، جغرافیا را نیز تغییر می‌دهد و جهان بی‌مرزی را پدیدار می‌کند؛ که انسان را فارغ از جغرافیا و حکومت سرزمینی یا حکومت ملت‌پایه در برابر قدرت‌ها قرار می‌دهد (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۶۷)؛ به گونه‌ای که در تعریف پست‌مدرنیته‌ای، مفاهیمی نظیر: «سرزمین زدایی»، «پایان سرزمین یا پایان جغرافیای سرزمین»، «مرگ جغرافیا»، «مرگ فاصله‌ها»، «ظهور یک جهان بدون مرز» (Dicken, ۲۰۰۹: ۵۶۳)؛ دارای لغزنده‌ترین حالت از امنیت قلمروی سرزمینی‌اند.

۳-۲. بعد اجتماعی دولت: استعاره ملت و ملی‌گرایی (ناسیونالیسم)

گزاره‌های بنیادی «کنش متقابل جغرافیا و انسان» و سپس «کنش متقابل فضا و سیاست» زمینه طرح پدیده «ملت» را به عنوان یک کنشگر سیاسی و «فضاساز»^۱ را در ادبیات جغرافیای سیاسی فراهم می‌کند (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۲۴). در تعریف «ملت» تعریف مختلفی شده است؛ تعریف ملت بر حسب دولت، زبان و فرهنگ، یا میراث مشترک، یا سرزمین (قلمرو)، یا هدف مشترک. مثلاً، آنتونی اسمیت، «ملت» را «گروه جمعیتی انسانی، دارای نامی تعیین شده» می‌داند، که تمام اعضای آن از سرزمینی تاریخی، افسانه‌ها و خاطرات تاریخی مشترک، فرهنگ عمومی، اقتصاد مشترک، حقوق قضایی و وضایف تعریف شده‌ای بهره‌منداند (Smith, ۱۹۹۱: ۱۵). در تعریف کلی‌تر، اساساً دو مشخصه ساخت‌دهنده به ادعای ناسیونالیسم داریم: مشخصه‌های هویتی و مشخصه‌های سرزمینی. برای عده‌ای همچون ناسیونالیست‌های لیبرال «جوهر ملت، فرهنگ است به مثابه زبان مشترک، که (به مفهوم گسترده‌تر) حدود اعمال، سنت‌ها و نهادها را مشخص می‌کند» (Maiz, ۲۰۰۵: ۶۶). و برای عده‌ای دیگر دولت-ملت سرزمینی اغلب نشانگر پیروزی دومی (مشخصه‌های سرزمینی) بر اولی (مشخصه‌های هویتی) است؛ زیرا باید توجه داشت هویت نسبی است؛ یعنی دانستن اینکه ما چه کسی هستیم، به طور

۱. آن دسته از عناصر و کنشگرانی که نظام فضایی را متأثر می‌کنند، عوامل و نیروهای «فضاساز» به شمار می‌آیند.

ضمنی به آگاهی از اینکه ما چه کسی نیستیم نیز اشاره دارد؛ بدین ترتیب وجود «من» در برابر «تو» و یا «ما» در برابر «آن‌ها» معنی پیدا می‌کند. در گفتمان مدرن بارزترین شکل این هویت جمعی ملت است (Penrose & Mole, ۲۰۰۸: ۲۷۶). اجمالاً فاکتورهای ملت بودن از جایی به جای دیگر متفاوت بوده، اما هیچ نظریه جامع و مانعی درباره ملت وجود ندارد؛ چنانچه - پست مدرن‌ها، بر این عقیده‌اند که پیدایش ملت برساخته ناسیونالیسم و جمع واحدی از میهن پرستانی بود که خون و تاریخ به هم پیوندشان می‌داد و گاهی از «دیگران» (دشمن بالقوه ساختن) به هم متصلشان می‌کرد (واکر، ۱۳۸۳، ۲۶۷). ایدئولوژی ملی‌گرایی با وجود همه کاستی‌هایش، مردم را متقاعد ساخته که اعضای یک ملت هستند و به وسیله دولت، نمایندگی و محافظت می‌شوند، یا اینکه شایسته به دست آوردن چنین دولتی هستند (Penrose & Mole, ۲۰۰۸: ۲۷۹). در حقیقت، آنچه را گفتمان مدرن تلاش کرده است با همه تناقض و کاستی‌هایش به عنوان ملت شناسایی کند، گفتمان پست مدرن با فردگرایی بی‌نهایت و ارزش‌گزاری فوق‌العاده برای تکثر بر باد داده است (افضلی و مرادی، ۱۳۹۲: ۲۱۷). در گفتمان پسامدرنیته‌ای آزادی فردی از آزادی جمعی برتر است؛ در حالی که از دید غالب ملی‌گرایان، ملت هم بر فرد و هم بر دولت برتری دارد و حقوقش از حقوق فردی بالاتر است. اساساً ورود به حیطه ملی‌گرایی پست مدرنیته با «انتشار کتاب اجتماع‌های خیالی» بندیک اندرسون آغاز شد. پس از او گلنر، بحث‌هایی را در مورد ملی‌گرایی از دو نگاه مثبت و منفی مطرح می‌کند:

۱. نگاه مثبت: ناسیونالیسم در قاموس ملیت به مثابه «اجتماعی خیالی»؛ یعنی ناسیونالیسم به زبان ملیت پیامد یک نیروی تخیل جمعی خلاق بوده است. از نظر اندرسون ملت‌ها اجتماعات خیالی هستند، البته نه به معنای افسانه‌ای و یا ساختگی، بلکه به این دلیل که شهروندان ملت باید «تصوری» از ملت به عنوان ذات یا موجودیتی غیر ملموس در ذهن خود داشته باشند (واکر، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

۲. نگاه منفی: ناسیونالیسم به مثابه پروژه‌ای سیاسی و برساخته جامعه صنعتی، ارنست گلنر در کتاب «ملت‌ها و ناسیونالیسم» - و بر خلاف اندرسون - عنوان کرد که «ناسیونالیسم ملت‌ها را به شکل نوعی از آگاهی کاذب که بازتاب تبعات ضروریات جامعه صنعتی است ابداع می‌کند» (واکر، ۱۳۸۳: ۲۶۲).

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

بحث اندرسون سرآغازهایی را پی‌ریخت برای پژوهش در باب تثبیت شیوه مقوله ملت به عنوان یک مفهوم بنیادین که کل اندیشه غرب کم و بیش از آن مایه می‌گیرد، منتها چنان ریشه‌های عمیق دوانده که کاملاً بدیهی فرض می‌شود. اینجاست که پسامدرنیسم رسالت خود را تعریف می‌کند؛ یعنی واسازی هویت ناسیونالیستی به مثابه امری ساخته شده؛ علاوه بر توجه پست‌مدرن‌ها به این نگرش سازه‌انگارانه که «پیدایش ناسیونالیسم در یک کشور مبین یک حقیقت و واقعیت نیست، بلکه پدیده‌ای است که از تأثیر زبان، اخلاق و فرهنگ شکل می‌گیرد... [و] واقعیت تحت تأثیر شیوه نگرش و ادراک ما قرار دارد» (نقیب‌زاده، ۱۳۸۵: ۳۶۷)، کلی‌ترین اعتراض آنها به نوع تبیین مدرنیستی است که به جای تحقیق و بررسی موضوع شناختش، با آن تبنانی می‌کند. روی‌هم‌رفته واکاوی پسامدرنیستی ناسیونالیسم با انگاشتن آن به مثابه امری برساخته (خواه زائیده تخیل مردم و خواه پروژه سیاسی همگن ساز دولت مدرن صنعتی) بنیان‌های آن را به مثابه امری ذاتی^۱ زیر سوال می‌برد و از موضوع ضد شالوده‌انگارانه^۲ به تشریح مفهوم ناسیونالیسم می‌پردازد. اما در عین حال چالش‌های پیشروی ناسیونالیسم فقط ناشی از زیر سوال رفتن آن به مثابه یک موجودیت دارای ذات^۳ نیست، بلکه در سطح عینی و جامعه شناختی نیز چالش‌هایی پیش‌روی ناسیونالیسم وجود دارد، در اینجاست که پسامدرنیسم با جهانی شدن مشترکاً ضرباتی بر پیکر ناسیونالیسم وارد می‌سازند. البته چالش‌های پسامدرنیسم برای ناسیونالیسم بیشتر به صورت خرده ناسیونالیسم یا فروناسیونالیسم^۴ و گرایشات قوم‌گرایانه ناسیونالیستی است، و چالش‌های جهانی شدن بیشتر از موضوع فراناسیونالیسم^۵ یا انترناسیونالیسم^۶ نمود می‌یابند (عسگرخانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۰۹-۳۰۸). در نتیجه پیامد این وضعیت جدید خود را به صورت فراناسیونالیسم و انترناسیونالیسم نشان می‌دهد که منظور ایجاد شدن فضای جهانی‌ای (متشکل از سازمان‌ها، نهادها [و هویت‌یابی‌هایی] که دیگر مبنای خود را از دولت-ملت نمی‌گیرند) است که اقتدار دولت-ملت را بر محیط سرزمینی خود سست کرده است و از تداخل فرایندهای تصمیم‌گیری‌های داخلی و جهانی سخن به میان می‌آورد (گیبنز و

۱. essential

۲. anti- foundational

۳. essence

۴. subnationalism

۵. Supra / transnationalism

۶. internationalism

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

ریمر، ۱۳۸۴: ۱۵۷-۱۵۶). به این معنی شالوده شکنی‌های پسامدرنیته‌ای و سبک زندگی مصرف محور و بیانگرباورانه^۱ پست‌مدرنیته‌ای که به نوعی خود را با امکانات ایجاد شده در اثر گرایش‌های جهانی شدن تغذیه می‌کند، عرصه را برای ظهور انسانی جدید فراهم کرده که دیگر صرفاً دال‌های هویتی خود را از اجتماع بسته دولت-ملت محور دریافت نمی‌کند، بلکه در عین حال که خود را با یک مبنای ملی و حتی قومی تعیین هویت می‌کند، قابلیت و امکان این را دارد که همانند انسان‌هایی در نقاط دیگر جهان بر اساس نشانه‌هایی عام جهانی، خود را تعریف می‌کنند. در نهایت از منظر پسامدرن، ناسیونالیسم دیگر آن نیروی مؤثری نیست که موجود دولت ملی باشد یا آن را از نو بسازد. دولت‌های ملی از این پس دیگر نمی‌توانند به عنوان حاملان اصلی هویت جمعی به شکل مؤثری عمل کنند و نه حافظ آن نوع پروژه مرکزیت دهنده وحدت بخشی باشند که در آغاز برپایه آن تعریف و تعیین می‌شدند (عسگرخانی و همکاران، ۱۳۸۸: ۳۰۹). در مجموع، بر خلاف گفتمان‌های مدرن که فاکتورهایی همچون زبان، مذهب و ملیت را شاخص‌های اصلی هویت دانستند و این فاکتورها را به صورت غیرقابل تغییر و از پیش داده در نظر گرفته است؛ در گفتمان پست‌مدرن فاکتورهایی مانند: جنسیت، سن، طبقه، مکان و قومیت نقش مهمتری را ایفا کرده و جایگاه متفاوتی را در درون ملت به افراد می‌دهند (Penrose & Mole, ۲۰۰۸: ۲۷۸).

۳-۳. بعد سیاسی دولت: حکومت

اصطلاح حکومت یکی از معمول‌ترین مفاهیمی است که بصورت هم‌معنا با مفهوم دولت به کار برده می‌شود. اصطلاح حکومت معمولاً در قرون میانه به معنای فرمان راندن به کار برده می‌شود و از ریشه لاتین به معنی راندن (Gubernator) و راننده (Gubernatio) مشتق شده است. از بعد سیاسی، حکومت به معنی جدید ارائه دهنده یک شکل خاصی از سازماندهی سیاسی است. در اینجا، حکومت به جنبه اقتداری دولت اشاره می‌کند و گروهی از افراد را توصیف می‌کند که در یک واحد معین و در یک زمان خاص اقتدار دارند. در حقیقت، تمام کشورها با حکومت‌هایی که از پی هم می‌آیند، اداره می‌شوند (Flint and Taylor, ۲۰۰۷: ۱۳۷). از آنجایی که حکومت بخش جدا نشدنی دولت و بازوی اجرایی آن به شمار می‌رود، در

۱. experssionistic

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

گفتمان سیاسی مدرن توجه زیادی به حکومت، فلسفه و ساختار آن شده است. دولت و حکومت چه در شکل انتزاعی و چه در شکل عینی و واقعی آن پدیده است که در بستر تاریخ و همزاد با پیدایش و اشکال زندگی جمعی افراد بشر بوده است و به عنوان واقعیتی ضروری و اجتناب ناپذیر به همراه زندگی بشر خواهد بود (حافظنیا، ۱۳۸۵: ۲۰۸). مهمترین وظیفه حکومت اجرای خواست دولت و از آن هم مهمتر اعمال حاکمیت است. حاکمیتی که برای عنصر اصلی تشکیل دهنده آن یعنی مردم و ملت که فلسفه وجود دولت و حکومت را پدید می‌آورد، نوعی آرمان و ارزش است. طبق نظریه قرارداد اجتماعی، حکومت یک نهاد با منشاء الهی و از جانب خداوند نیست بلکه یک نهاد انسان ساخت است که بر اثر یک قرارداد اجتماعی به وجود آمده است. هابز حکومت مقتدر را مایه صلح و خیر و برکت برای برای مردم می‌داند، اما آنارشیست‌هایی همچون کروبوتکین، حکومت مقتدر را سفاک و جبار و مایه سیه‌روزی و بدبختی مردم و مادر شر و فساد می‌داند که با سرشت طبیعی انسان که تمایل به تعاون با هم نوع دارد در تضاد است (ویسی، ۱۳۹۴: ۵۹-۶۱). به طور واضح، حکومت‌ها به سبب اختیارات گسترده و منابع مادی و معنوی که دارند؛ تحت تاثیر منطق پسندیده عقلایی کردن و تنظیم امور جامعه همواره در حال رشد و تعالی‌اند، رشد و تعالی که به واسطه آن منابع بیشتری را از جامعه در اختیار خود می‌گیرند؛ ولی در اینجا یک خطر حقیقی وجود دارد و آن این است که ممکن است به جای مصرف کردن آن منابع در جهت خدمت‌رسانی، برای توسعه و اقتدار بیشتر خود مصرف کنند (گلشن، ۱۳۸۵: ۴۲)؛ این در حالی است که از منظر گفتمان مدرن تمام امور جمعی بر اساس خیر و منفعت همگانی استوار است و ملاک تشخیص این معرفت همگانی عقلانیت است. برای نمونه در «نظریه مکانیک»^۱ حکومت یک فعالیت ضروری برای حفظ نظم در جامعه است و به عنوان یک مکانیسم یک هدف و یک امر خواستنی به آن نگریسته می‌شود (افضلی و مرادی، ۱۳۹۲: ۲۱۹). از نظر گفتمان مدرن حکومت تقریباً تمام امور را زیر سیطره خود دارد. کاکس می‌گوید: حکومت روابط بین کارفرما و کارمند، شوهران و زنان و والدین و فرزندان را تنظیم کرده، تا جایی پیش می‌رود که حتی خود را به آرامی جایگزین کارفرمایان، والدین و شوهران می‌کند (Cox, ۲۰۰۲: ۲۴). اما به تریج در اثر دگرگونی در دو حوزه عملی و نظری ناپایداری و تغییر در چنین وضعی آغاز شد. تقریباً از اواخر دهه ۱۹۸۰م مقررات سیاسی و

۱. Mechanistic Theory

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن^۵

اقتصادی به طرز رو به گسترشی از حکومت دولت محور به سمت حکومتی بر پایه مشارکت چند جانبه متشکل از بخش دولتی، خصوصی و سازمان‌های دولتی و غیر دولتی حرکت کرده است (۴۷۶: ۲۰۰۸، Hakli)؛ به تعبیری، امروزه، با انتقال مفهوم حکمرانی به حکمروایی (حکمرانی خوب) و به دنبال ورود و اثرگذاری دیگر بازیگران اجتماعی بر حوزه حکمرانی، شاهد تغییرات زیادی در نحوه حکمرانی بر جوامع هستیم. در این شیوه از حکومت، نهادهای مدنی به عنوان مدافع حقوق شهروندی در تقویت مشارکت مردمی به منظور اثرگذاری بر سیاست‌گذاری‌های عمومی مطرح‌اند؛ بخش خصوصی عامل تولید در تقویت سرمایه‌گذاری در رشد تولید ناخالص ملی جهت افزایش درآمد سرانه و پویایی اقتصاد و بازار و ایجاد رفاه نسبی دیده می‌شود؛ و سرانجام نقش دولت (حکومت) به عنوان تسهیل‌کننده فعالیت‌های عمومی در فراهم‌سازی محیطی برای توسعه پایدار به منظور ثبات و توسعه‌ی عدالت اجتماعی در جامعه، ارزیابی می‌گردد- که در آن دولت (حکومت) در تأمین بودجه عمومی و زیرساخت‌های اقتصادی، تدوین مقررات، ظوابط، ارزش‌ها، دستورالعمل و خط‌مشی‌ها و همچنین مشخص نمودن ارزش‌های ملی و تدوین و تشخیص ایده‌های عزم و حمایت سیاسی و تأمین امنیت نقش راهبردی دارد (زهیری، ۱۳۹۴: ۹۵). این همان چیزی است که در گفتمان پست مدرنیته، فکو آن را «حکومت گرای»^۱ می‌نامد. برای فکو، حکومت یک شکل پراکنده از قدرت است که نه از دولت سرچشمه می‌گیرد و نه به آن محدود می‌شود. از منظر حکومت‌گرایانه، حکومت یک مجموعه ناهمگون، تصادفی و ناپایدار، متعارض و همگرا از مؤسسات، قواعد و اعمال فون فرمانروایی بوده، اعمال قدرت نه خود به خود است و نه هماهنگ و نه در راستای پیشبرد «منافع» عموم صورت می‌گیرد (Huxley, ۲۰۰۸: ۱۳۲).

۳-۴. بعد حقوقی دولت: حاکمیت

یکی از عناصر بنیادین دولت، حاکمیت است. در واقع همین عنصر، دولت را از انجمن‌های دیگر مشخص می‌کند. در هردولتی اقتداری وجود دارد که اراده‌ی آن از نظر حقوقی بر همه‌ی افراد و انجمن‌هایی که در داخل گستره‌ی آن قرار دارند الزام‌آور است. دولت به مانند یک انجمن حقوقی، باید اختیار اصلاح نهایی همه‌ی موضوع‌های حقوقی را که در حوزه‌ی آن قرار

۱. governmentality

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

دارد داشته باشد (عالم، ۱۳۹۰: ۲۴۳). حاکمیت قبل از هر چیز با روابط داخلی دولت و ساکنان قلمروی خود سروکار دارد. حاکمیت، ویژگی عالی قدرت است. حاکمیت، هیچ قدرت بالاتری را نمی‌پذیرد. حاکمیت، اعمال قدرت نهایی توسط دولت است (میرحیدر و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۲). حاکمیت، مفهومی است که بر فهم زندگی ملی و بین‌المللی انسان مدرن چیره شده است. حاکمیت، در بردارنده و بازگوکننده‌ی رابطه‌ی دولت و شهروندان و بین قدرت سیاسی و جامعه است. حاکمیت مفهوم و یا ادعایی‌ست درباره‌ی این که قدرت سیاسی چگونه عمل می‌کند و چگونه باید باشد (Camilleri and Falk, ۱۹۹۲: ۱۱). در گفتمان جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک تصور دولت بدون حاکمیت محال است. حاکمیت در امپراتور روم بر امریت امپراتور بر امپراتوری مربوط بوده و هیچ‌گونه پیوند سرزمینی نداشته است (Taylor and Flint, ۱۵۶: ۲۰۰۰)، اما پس از پشت سرگذاشتن تحولات وستفالی در گفتمان سیاسی مدرن، حاکمیت سرزمینی شد. روی این موضوع که یک دولت «حاکم» است یا دارای «حاکمیت» است توافق عمومی وجود دارد؛ اما روی اینکه چه چیزی حاکمیت را تشکیل می‌دهد توافقی وجود ندارد (Glassner and Fahrer, ۲۰۰۲: ۳۲). چنین اختلاف‌نظری از نظر گفتمان سیاسی مدرن نیز محل بحث و گفتگوی بسیاری است. از یک‌سو از دیدگاه نظری، به گمان متفکران پست‌مدرن، خردباوری مدرن و ادعای‌های جهان‌شمول آن نه تنها توجیه مناسبی برای حاکمیت ایجاد نمی‌کند، بلکه ایدئولوژی مناسبی را برای نظام‌های توتالیتر فراهم می‌نماید (حقیقی، ۱۳۷۹: ۲۹). از سوی دیگر از دیدگاه عملی میان سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۵۰م دولت‌ها در تنظیم اقتصاد ملی کاملاً کارآمد بوده‌اند، اما از حدود ۱۹۷۰ به تدریج تحت‌تأثیر جهانی‌شدن، از تأثیر این سیاست‌ها کاسته شده است (Cox, ۲۰۰۲: ۳۲۹). اجماً با مطالعه ماهیت حاکمیت و تحولات آن چنین به نظر می‌رسد که دولت‌ها در طول تاریخ هرگز نتوانسته‌اند بر سرزمین و قلمروی خود به طور کامل اعمال حاکمیت کنند. به عقیده اگنیو (۲۰۰۵)، کراسنر (۱۹۹۹) و ویلیامز (۱۹۹۶)، دولت‌ها هیچ‌گاه آنچنان که در حاکمیت آرمانی مدنظر است بر امور و سرزمین خود کنترل ندارند (گالاهر و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸). بارتلسن با وام‌گیری از فوکو بیان می‌دارد: «تاریخی که ما را در خود حمل نموده و جهت داده، با رجوع به جنگ و نزاع مشخص می‌گردد» (Foucault, ۱۹۷۸: ۱۱۴). در درون دانش، نزاع بر سر حاکمیت و در درون گفتمان حاکمیت «نزاع دانش‌های متفاوت» وجود دارد» (Bartelson, ۱۹۹۵: ۴-۸۳). دگرگونی ماهیت این نزاع‌ها تغییرات تاریخی را در سیاست و روابط بین‌الملل می‌سازد. یکی از

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

نکات مهمی که از جانب بارتلسن اقامه گردیده این است که مفاهیم سیاسی حاکمیت دولت نمی‌تواند از شیوه‌هایی که آن در تاریخ، مطالعه و درک می‌شود، مجزا باشد. در حقیقت پس صحنه‌ی ژئوپولیتیک جهانی، از یک سو گویای مفهوم یکپارچه بودن جهان است و از سوی دیگر نشان از هم‌گسیخته بودن محیط سیاسی دارد. بر اساس گفته وبر «حاکمیت دولت» مفهومی ایستا نیست، بلکه حاکمیت دولت شبیه هر مفهوم سیاسی یا سازمانی دیگر عملکرد، کارایی و مشروعیت آن در گذر زمان تغییر می‌یابد (Weber, ۱۹۹۵: ۳۰). به تعبیری در دوران پست‌مدرن به سبب واگذاری حاکمیت در سطح نهادهای بین‌المللی (نظیر سازمان ملل و اتحادیه‌های بین‌المللی و منطقه‌ای، نظیر اتحادیه اروپا)، حکومت محلی و نهادهای جامعه مدنی، علاوه بر مزایای نسبی که دارند می‌تواند تحت شعاع عوامل قدرت، زمینه‌هایی از تهدید امنیت کشورهای ضعیف‌تر را به وجود آورد. به این ترتیب، با از میان رفتن تمرکزگرایی و جهان دوقطبی و ظهور نهضت‌های اجتماعی، سیاسی و فرهنگی فروملی و قدرت گرفتن سازمان‌هان بین‌المللی و شرکت‌های چند ملیتی به صورت فراملی ناتوانی دولت‌ها در اعمال حاکمیت بیش از پیش شده است. به نظر می‌رسد در این جریان، حاکمیت سرزمینی مطلق در چهارچوب مرزهای سیاسی دیگر قابل دفاع نیست؛ زیرا در جهات جلوگیری از آزادی‌ها اثر می‌کند. الگوهای سیاسی، سازمان‌ها، جریان اطلاعات و شبکه‌های اجتماعی در قلمروهایی گسترش می‌یابند که دیگر با قلمرو سرزمینی کشورها برابر نیستند. بنابراین دو موضوع، یکپارچگی ملی و تمامیت ارضی که همواره بر مبنای تصمیم‌گیری‌های دولت در نظام بین‌الملل بوده، کم‌اهمیت شده و حدود مرزهای جغرافیایی که جولانگاه مداخلات عملی و قدرت نمای‌های فیزیکی دولت‌ها مانند، تجاوز و توسعه عرضی است نقش کمتری می‌یابد (پیشگاهی فرد، ۱۳۸۰: ۱۸). نتیجه اینکه برای پست‌مدرنیسم کشورداری وجود دارد، اما دولت کامل و تکمیل شده (با حاکمیت حقیقی) وجود ندارد. این به تفسیری از حاکمیت که همیشه در فرایندهای موجود برپا می‌شود و هرگز به لحظه نهایی کمال دست نمی‌یابد، منتهی می‌شود. دولت هرگز تنها یک‌بار و برای همیشه برپا نمی‌گردد، بلکه دولت یک امر سیاسی تکوینی است (دیوتاک، ۱۳۸۸: ۳۴)

۵ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

۴. تبیین چشم‌انداز آتی دولت «پاسا‌رزمینی» / چالش‌ها و تهدیدها

در عصر گذار از نظام وستفالیایی، جهان شبیه بخشی از کتاب «قصه دو شهر» چارلز دیکنز^۱ است؛ یعنی عناصر متضادی چون خردمندی و ابله‌ی، روشنایی و تاریکی، امید و ناامیدی، وفور و فقدان، ایمان و کفر، خوبی و بدی و غیره را در خود دارد و علیرغم این‌که فرصت‌های زیادی به وجود آمده است اما جهان با چالش‌ها و مشکلات جدید، جدی و عدیده‌ای روبه‌روست (راست، ۱۳۸۴: ۷۴۹-۷۴۸).

در عصر پسامدرن، فراسرزمینی شدن در حوزه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی از جمله واقعیت‌های پیشروی زندگی و هم‌پیوندی روزافزون زندگی امروزی ماست که الگوی ثابت، نامتغیر و همیشگی عصر وستفالی را از بین برده است. در این دوران چالش‌ها و مسائل امنیتی مختلفی به طور بی‌سابقه‌ای برهم بارند که اگر همچنان مورد بی‌اعتنایی قرار گیرند ممکن است حیات بشری را به نابودی بکشانند. مانند معتقد است که به دلیل گسترش فناوری به خصوص در عرصه‌ی تولید سلاح، افزایش میزان نگرانی‌ها و حساسیت‌های زیست محیطی، عالم‌گیر شدن اصول سرمایه‌داری و لیبرالیسم و همچنین پیدایش رقبای جدید برای دولت‌ها در عرصه‌های داخلی و بین‌المللی، مفهوم امنیت در عصر حاضر نسبت به دوران جنگ سرد تغییرات اساسی کرده است (ماندل، ۱۳۷۹: ۹۲). همچنین که از نظر روزنا، افزایش شمار بازیگران، انقلاب تکنولوژیکی، جهانی‌شدن اقتصاد ملی، پیدایش مسائل وابستگی متقابل، تضعیف دولت‌ها و تجدید ساختار وفاداری‌ها، خرده‌گروه‌گرایی و در نهایت گسترش گرسنگی و فقر به خصوص در جهان سوم، مجموعه دلایلی است که وی از آنها به عنوان سرچشمه‌های آشوب‌ساز در جهان امروز نام می‌برد (روزنا، ۱۳۸۲: ۱۰۷).

گذار از جامعه‌ی صنعتی به جامعه‌ی پسا‌صنعتی که انقلاب تکنولوژیکی و ارتباطاتی مشخصه‌ی بارز آن است، پیدایش پدیده‌هایی نظیر تروریسم بین‌الملل، آسیب دیدگی لایه‌ی اوزون، آلودگی روزافزون محیط زیست، بیماری‌هایی نظیر ایدز و ... که نتیجه‌ی عامل اول هستند، کاهش اقتدار دولت‌های ملی، افزایش نقش گروه‌های غیردولتی و در نهایت افزایش آگاهی‌ها و تحرکات افراد به عنوان عناصر اصلی تشکیل دهنده‌ی دولت‌ها و دیگر گروه‌ها، پنج فاکتوری است که جیمز روزنا از آنها به عنوان عوامل اصلی دوگونه شدن ساختارهای جهان

۱. Charles Dickens

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

یاد می‌کند. به اعتقاد وی این ساختار به صورت چند مرکزی و پیچیده و شامل بازیگران مختلف و نسبتاً خود مختار (شرکت‌های چندملیتی، اقلیت‌های قومی، حکومت‌ها، انجمن‌های حرفه‌ای، احزاب سیاسی، سازمان‌های فراملی و...) است و بازیگران آن به صورت مستقل و یا در اتحاد با هم با نظام دولت محور به تعامل، رقابت، ستیز و یا همکاری می‌پردازند (روزنا، ۱۳۸۲: ۷۴).

اجمالاً ریشه‌های منازعات امروزه متحول شده است، به صورتی که دیگر گسترش قلمرو و یا ایدئولوژی زیاد مورد توجه قرار نمی‌گیرد- بلکه بیشتر تحت تأثیر نارضایتی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و زیست محیطی قرار دارند. مهاجرت، تروریسم، سلاح‌های کشتار جمعی، جرائم اینترنتی، مافیای جهانی، ایدز جهانی مرزها را نشناخته، و قلمروی‌های سرزمینی را یکی پس از دیگری در می‌نوردد (Ó Tuathail, ۱۹۹۹: ۲۳۳).

از طرفی سقوط نظام دوقطبی، راه را به سوی پیدایش دوباره‌ی منازعات فرهنگی و مذهبی باز کرده و جهان شاهد منازعات قومی، تروریسم بین الملل و ... است (ماندل، ۱۳۸۲: ۹۳)؛ چنانچه جهان‌گرایان^۱ معتقدند امنیت دیگر جنبه سرزمینی ندارد و تبدیل به مسئله‌ای جهانی شده است. آن‌ها بر این عقیده‌اند- در عصر پسامدرن؛ حکومت‌ها، ملت‌ها، مرز و سرزمین و تمامی موانع در مقابل نیروهای فراملی از خود مقاومت و اثر تعیین کننده‌ای نخواهند داشت. آن‌ها می‌گویند، سازوکارهای قلمروسازی همانند حکومت در حال تجزیه و سقوط و تضعیف‌اند و کارکردهای آن دیگر جنبه سرزمینی ندارد. به طور مثال کینچی اوهمایی^۲ با مطرح کردن بحث «جهان بدون مرز»، پیشبینی زوال «دولت- ملت‌ها» را مطرح ساخت (سلیمی، ۱۳۸۴: ۸۴-۷۵)؛ که در آن وضعیت جدید سرشت و قلمرو و کارکرد بسیاری از مفاهیم سنتی جغرافیای سیاسی همچون، مرز، فضا شهروند، کشور- ملت و غیره را به چالش کشانده است (حافظنیا و کاویانی‌راد، ۱۳۹۳: ۲۰۳).

بنابراین، در ژئوپلیتیک دوران پست مدرن، شاهد افول حاکمیت از درون (به دلیل خیزش ظهور ملی‌گرایی و فشار گروه‌های داخلی برای انتقال قدرت) و از بیرون (به دلیل واگذار شدن برخی ابزارهای نظارتی به گروه‌های بین‌المللی) هستیم. مشکل همه‌ی کشورها در عصر

۱. Globalists

۲. Kinchi Ohmae

♦ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
ژئوپلیتیک پست مدرن این است که امور بیشتری خارج از کنترل حتی قوی‌ترین حاکمیت‌هاست؛ چراکه در این دوره، ریسک‌ها، تهدیدها و چالش‌های بیشتری بر ملت یک کشور تأثیر می‌گذارد که ریشه آنها در کشورهای دیگر است (نای، ۱۳۹۰: ۱۸۱).

در حقیقت، پارامترهای اساسی در منازعات بین‌المللی در دهه‌های آینده، رشد شکاف غنی و فقیر و مشکل رو به گسترش محدودیت‌های زیست‌محیطی بر توسعه‌ی انسانی هستند، که سهم کشورهای قدرتمند در آفرینش این چالش‌ها بخصوص است. غیر از این، با توجه به سرعت گرفتن فرآیند جهانی‌شدن در سه دهه اخیر که مبتنی بر ابزارها و امکانات ارتباطی است، به تدریج نشانه‌های شکل‌گیری الگوی «دولت پاساژزمینی» آشکارتر می‌شود. نیروهای محرک جهانی شدن، آشکارا بر دولت نفوذ کرده‌اند. قوانین و مقررات ملی، اندک اندک با قوانین و توافق‌نامه‌های بین‌المللی مواجه می‌شوند. در واقع دنیای کنونی ما گذر از «دولت محوری»^۱ به «جهان محوری»^۲ است. همچنین پیدایش فضای مجازی و جریان‌های رایج در آن یکی دیگر از پدیده‌هایی است که حاکمیت ملی دولت‌ها را به چالش کشیده است. در حقیقت «فشرده شدن زمان»، به معنی «فشرده شدن مکان» است، که در بازتاب مجازی بودن فضا تصور شدنی است (مجتهدزاده، ۱۳۹۱: ۸۷).

به علت انقلاب ارتباطاتی و عالم‌گیر شدن رسانه‌ها، مردم یک کشور به راحتی و بسیار سریع از اعتراضات و شورش‌های همتایان خود در سایر کشورها با خبر می‌شوند و با توجه به چرخش نسبتاً آزاد اطلاعات به زمینه‌ها و دلایل و همچنین چگونگی بروز آنها پی می‌برند که این امر می‌تواند در نوع نگاه این افراد نسبت به دولت‌های خود تأثیر به‌سزایی داشته باشد. به عنوان مثال بسیاری معتقدند برچیده شدن دیوار برلین و فروپاشی آلمان شرقی (۱۹۸۹) نتیجه‌ی دیدن صحنه‌های شورش‌های مردم چین در قضیه‌ی میدان «تین آن من» از تلویزیون بوده است (روزنا، ۱۳۸۲: ۹۴-۹۳). اساس چالش این فضا به این دلیل است که - این فضا فاقد یک نهاد بین‌المللی برای مدیریت، کنترل و اعمال حاکمیت بر آن است (حافظ‌نیا، ۱۳۹۰: ۱۶۹). در مجموع و با توجه به مطالب ذکر شده می‌توان به شش عامل اساسی تأثیرگذار در تحول مفهوم امنیت اشاره کرد که عبارتند از: انقلاب اطلاعاتی و ارتباطاتی و همچنین انقلاب در عرصه‌ی

۱. States'

۲. Globalism

تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵
 تولید جنگ افزارها، انفجار جمعیتی، افزایش شمار بازیگران، گسترش شکاف شمال - جنوب، مسائل زیست محیطی و در نهایت فروپاشی نظام دوقطبی است.

نگاره شماره (۲) - الگوی مقایسه‌ای دولت سرزمینی و دولت پاسا سرزمین

دولت سرزمینی	دولت پاسا سرزمینی
روابط اجتماعی بستر مند	روابط اجتماعی بستر زدایی شده
کارگزاری ملی	کارگزاری فراملی و فراملی
سرمایه‌داری سازمان یافته	سرمایه‌داری سیال
بروکراسی مدرن	بروکراسی زدایی
حاکمیت واحد	حاکمیت متداخل مشترک

۵. نتیجه گیری

به طور اطمینان بخشی دولت ملی، هنوز هم در قالب نقش سنتی خود توانسته حاکمیت انحصاری اش را بر سرزمین، مرز و مردم ساکن حفظ کند. در قرن حاضر دولت‌ها همانند سابق به کشور گشایی می‌پردازند (تسخیر افغانستان و عراق توسط آمریکا). مکان‌های جغرافیایی را تسخیر می‌کنند. (شبه جزیره راهبردی کریمه توسط روسیه) و اختلافات سرزمینی فراوان (اختلافات مرزی شدید در بیشتر کشورهای خاورمیانه، هند و پاکستان، چین و ژاپن، هند و چین و ...)، هنوز در جهان به قوت خود باقی است. کما اینکه مرزها همانند گذشته به صورت فیزیکی (پنل‌کشی، سیم‌خاردار و انواع تجهیزات مدرن الکترونیکی)، جلوی عبور مرور قاچاق کالا و مهاجرت غیر قانونی را سد می‌کنند. همچنین که بسیاری از کشورهای پیشرفته و جهان سوم برای حفظ حاکمیت و بقاء حکومت دست به سانسور شدید خبری می‌زند، پاکسازی قومی می‌کنند و از شیوه‌های نامشروع آپارتایدی، بسیاری از مهاجران و رنگین پوستان را اخراج یا سرکوب می‌کنند. بدیهی است - کشور هنوز به اشکال سنتی (مدرن) بسیاری از کارکردهایش را حفظ کرده است. تحولات فناوری، امنیت مبتنی بر شفافیت، انعطاف متقابل، وابستگی متقابل و آسیب‌پذیری متقابل از مهمترین مشخصه‌های جهان پست مدرن محسوب می‌شود. از طرفی

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

حاکمیت و امنیت حکومت ملی با فرایندهای جدیدی، همانند جهانی شدن (به مثابه فرصت و تهدید) که نماد شاخص پست مدرن است، دچار باز تعریف و تحول ماهیتی شده است. نقش دولت ملی به واسطه نیروهای جهانی دیگر آن نقش ثابت به مثابه دولت محوری نیست. در حقیقت تحولات پست مدرنیته‌ای همانند جهانی شدن بر ارکان دولت ملی (ملت، حاکمیت، مرز و حکومت) تأثیر دوگانه‌ای داشته است. شروع هویت‌گرایی، ظهور نهضت‌های اجتماعی سیاسی و سازمان‌های غیردولتی در قالب‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، جهانی شدن بسیاری از مسائل ملی مانند: محیط زیست، تروریسم، انواع بیماری‌ها، مهاجرت و غیره حاکمیت و امنیت «دولت-ملت‌ها» را با تهدیدهای جدیدی که هرگز دولت‌ها و ملت‌ها در دوره‌های مدرن و پیش مدرن‌تر تجربه نکرده بودند مواجه ساخته است. همچنین که - اهمیت یافتن بعد ذهنی امنیت (در پست مدرنیته) و یا همان احساس امنیت به همراه فعال شدن امنیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، زیست محیطی و به خصوص امنیت اجتماعی در مقابل امنیت نظامی (امنیت موسع در مقابل امنیت مضیق) تحولات اساسی هستند، که در عرصه‌ی امنیتی پدید آمده‌اند که خود این مسائل نیز در نتیجه‌ی عواملی همچون گسترش تکنولوژی در عرصه‌های گوناگون، افزایش ناگهانی جمعیت، افزایش تعداد بازیگران و همچنین افزایش خطرات زیست محیطی و مهمتر از همه افزایش فقر و تبعیض به همراه تغییراتی که در نظام بین‌الملل رخ دادند. مهمترین این تحولات شکسته شدن حاکمیت انحصاری دولت در این بخش به مانند بخش‌های دیگر توسط دیگر بازیگران است. با این مقدمه، در حقیقت گفتار اصلی مقاله حول این سوال کلیدی است؛ دولت ملی به لحاظ نقشی و عملکردی چه تأثیرات از گذار مدرنیته به پست مدرنیته پذیرفته است؟ در پاسخ به این سوال دو گفتار "حاکمیت" و سپس "امنیت" بیشترین اثرگذاری را در بحث و تحلیل دارند و باقی مسائل هم حول این دو هستند. در واقع هدف، حاکمیت دولت و مفهوم امنیت در آن است. همان‌گونه که بحث شد حاکمیت در دولت مبتنی است بر اعمال قدرت نهایی توسط دولت. این مفهوم از حاکمیت دارای برداشت‌های سوئی است؛ چرا که در نظام‌های مختلف (دموکراتیک و غیردموکراتیک) کاربری و تعریف از امنیت متفاوت است و بعضاً در سایه ایدئولوژی حکومت این امکان را به وجود می‌آورد که نظام توتالیتری شکل بگیرد. به همین رأی پست مدرنیسم هرچند که مرجعی برای حاکمیت و حتی امنیت مشخصاً معرفی نمی‌کند، ولی با رویکردی متکثر با واگذاری حاکمیت به نهادهای بین‌المللی و گروه‌های مدنی و دولت محلی و... عملاً مثل شمشیر دولبه عمل می‌کند که هم می‌تواند فرصتی را برای همگرایی

_____ تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵

دولت-ملت‌ها، گروه‌ها و جوامع انسانی فراهم آورد و هم می‌تواند ضربه‌ی مهلکی بر حاکمیت ملی، امنیت و تمامیت ارضی دولت ملی وارد سازد. در نتیجه‌گیری کلی، پست‌مدرن‌ها مخالف با تمامیت دولت نیستند. آن‌ها بیشتر مخالف حاکمیت انحصاری دولت‌اند. بنابراین رویکرد کلی آنها تلقی از این امر دارد که دولت‌ها نه تنها مرجعی مناسبی از احراز حاکمیت و امنیت نیستند، بلکه آنها با سلب بسیار از آزادی‌ها ناقض امنیت و آزادی بسیار بشرانند. اجمالاً در انگارها و رویکردهای ژئوپلیتیک؛ پست‌مدرنیسم را می‌توان، شکلی از گفتمان ژئوپلیتیک انتقادی دانست که هدفش آشکارسازی و برملاسازی تعاریف خودخواهانه مدرنیستی از دولت (به عنوان یک مرجع مطلق در همه زمینه‌ها) است.

◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

منابع:

الف: منابع فارسی

- افصلی، رسول و صنعان مرادی (۱۳۹۲)، «مطالعات تطبیقی مفهوم دولت در گفتمان سیاسی مدرن و پست مدرن»، فصلنامه سیاست، دوره چهل و سوم، شماره ۴.
- افصلی، رسول و علی امیری (۱۳۹۰)، «بنیادهای شناخت‌شناسی و روش‌شناسی نظریه‌های پست‌مدرن در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک»، فصلنامه پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۷۷.
- بشیریه، حسین (۱۳۸۴)، **عقل در سیاست**، تهران: نشر ابرار معاصر
- پیشگاهی‌فرد، زهرا و پرویز سلیمانی‌مقدم (۱۳۸۸)، «کنش‌های استدلالی ژئوپلیتیک انتقادی»، فصلنامه جغرافیا (فصلنامه انجمن جغرافیایی ایران)، سال هفتم، شماره ۳۳.
- پیشگاهی‌فرد، زهرا (۱۳۸۰)، **نگرش ژئوپلیتیک بر پدیده جهانی شدن**، تهران: دوره عالی جنگ، دانشکده فرماندهی و ستاد.
- حافظ‌نیا، محمدرضا و مراد کاویانی‌راد (۱۳۹۳)، **فلسفه جغرافیای سیاسی**، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- حافظ‌نیا، محمدرضا، (۱۳۸۵)، **جغرافیای سیاسی فضای مجازی**، تهران: انتشارات سمت
- دیوتیاک، ریچارد و جیمز دردریان (۱۳۸۰)، **نظریه انتقادی پست مدرنیسم**، نظریه مجازی در روابط بین‌الملل، ترجمه حسین سلیمی، تهران: گام نو.
- راست، بروس (۱۳۸۴)، **سیاست جهانی: محدودیت‌ها و فرصت‌های انتخاب**، ترجمه علی امیدی، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- روزنا، جیمز. (۱۳۸۲)، **جهان آشوب زده**، ترجمه علیرضا طیب، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- سلیمی، حسین (۱۳۸۴)، **نظریات گوناگون در باره جهانی شدن**، تهران: انتشارات سمت.

- _____ تحول گفتمانی «دولت - ملت» در گذار به ژئوپلیتیک پست مدرن ۵
- راستی، عمران (۱۳۹۵)، «**مروری انتقادی بر دوره‌بندی انجام گرفته از اندیشه و عمل ژئوپلیتیکی و ارئه یک دوره‌بندی جدید**»، فصلنامه جغرافیای انسانی، دوره چهل و هشتم، شماره ۴.
- زهیری، علیرضا (۱۳۹۴)، «**نسبت سنجی بوم شناسانه الگوی حکمرانی خوب**»، فصلنامه علوم سیاسی، سال هفدهم، شماره ۶۶.
- عسکرخانی، ابومحمد، جانباز، دیان و محسن عباس‌زاده مرزبانی (۱۳۸۸)، «**پسامدرنیته و واکاوی دولت ملی دارای حاکمیت در نظریه‌های روابط بین‌الملل**»، فصلنامه سیاست، دوره سی‌ونهم، شماره ۳.
- فیلت، کالین (۱۳۹۰)، **مقدمه‌ای بر ژئوپلیتیک**، ترجمه محمد باقر قالیباف و **محمدهادی پوینده**، تهران: انتشارات قومس.
- گالاهر، کارولین و همکاران (۱۳۹۰)، **مفاهیم اساسی در جغرافیای سیاسی**، ترجمه حمد حسن نامی و علی محمدپور، تهران: انتشارات زیتون سبز.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹)، **گذر از مدرنیته**، نیچه، فکو، لویتار، دریدا، تهران: نشر آگاه.
- گلشن، ابراهیم (۱۳۸۵)، «**حاکمیت، دولت و اندازه حکومت**»، فصلنامه تحول اداری، دوره دهم، شماره ۵۲.
- گیدنر، آنتونی (۱۳۸۴)، **پیامدهای مدرنیته**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر نی
- گل‌محمدی، احمد. (۱۳۸۳)، **جهانی شدن، فرهنگ، هویت**، تهران: نشر نی
- گیبینز، جان. آر و بو ریمر (۱۳۸۴)، **سیاست پسامدرنیته**، ترجمه منصور انصاری، تهران: گام نو.
- عالم، عبدالرحمن (۱۳۹۰)، **بنیادهای علم سیاست**، چاپ بیست و دوم، تهران: نشرنی.
- متقی، افشین و مصطفی رشیدی (۱۳۹۴)، «**جغرافیا، برساخت‌گرایی و تبیین برساخت‌گرایانه ژئوپلیتیک (معرفی رویکرد ژئوپلیتیک برساخت‌گرا)**»، فصلنامه جغرافیا و توسعه، شماره ۳۹.
- مجتهدزاده، پیروز (۱۳۹۱)، **فلسفه و کارکرد ژئوپلیتیک (مفاهیم و نظریه‌ها در عصر فضای مجازی)**، چاپ اول، انتشارات سمت: تهران.

- ◊ فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —
- میرحیدر، ذره (۱۳۹۰)، **مبانی جغرافیای سیاسی**، چاپ هفدهم، تهران: انتشارات سمت.
- میرحیدر، ذره، افضلی؛ رسول و اسکندر مرادی (۱۳۹۰)، «ژئوپلیتیک از نگاهی دیگر: تمرکززدایی از دانش / قدرت»، پژوهش‌های جغرافیای انسانی، شماره ۸۷.
- میرحیدر، ذره و یشار ذکی (۱۳۸۹)، «مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن»، فصلنامه ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره ۱.
- میرحیدر، ذره (۱۳۸۵)، «تحول مفهوم سرزمین در عصر جهانی شدن»، فصلنامه ژئوپلیتیک، شماره ۲، (پیاپی ۴)
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۶)، **تکثر معنایی و تحول مفاهیم در روابط بین‌الملل**، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال دهم، شماره ۴.
- ماندل، رابرت. (۱۳۷۹)، **چهره متغیر امنیت ملی**، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مویر، ریچارد (۱۳۷۹)، **درآمدی نو بر جغرافیای سیاسی**، ترجمه ذره میرحیدر، چاپ اول، سازمان جغرافیایی نیروهای مسلح، تهران.
- نای، جوزف. اس (۱۳۹۰)، **آینده قدرت**، ترجمه رضامراد صحرایی، سید طاهر شریعت پناهی و سیدحسین ارجانی، تهران: انتشارات حروفیه با همکاری موسسه تحقیق و توسعه نوین دانشمند.
- نقیبزاده، احمد (۱۳۸۵)، «چه عواملی در توسعه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل اتفاق افتاد؟»، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، شماره ۷۱.
- ویسی، هادی (۱۳۹۴)، **مفاهیم و نظریه‌های جغرافیای سیاسی**، چاپ اول، تهران: سمت.
- واکر، ریچل (۱۳۸۳)، **پسامدرنیسم، ترجمه معصومه مهاجر**، دایره المعارف ناسیونالیسم، کتابخانه تخصصی وزارت امور خارجه.
- وینسنت، اندور (۱۳۷۱)، **نظریه‌های دولت**، ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشر نی.

ب: منابع لاتین

- Anderson, James (۱۹۹۵), nationalist ideology and territory, I R.J. Johnston, D.G. Knight and E. Kaufman (eds) nationalism, self-determination and political Geography, London: Croom Helm.
- Bartelson, Jens (۱۹۹۵), A Genealogy of Sovereignty, Cambridge
- Cox, Kevin. R (۲۰۰۲), Political Geography: Territory, State, and Society, Oxford: Blackwell Publishers.
- Camilleri, Joseph & Jim Falk (۱۹۹۲), the End of Sovereignty, the Politics of a Shrinking and Fragmenting World, Aldershot, UK: Published by Edward Elgar Ltd, UK.
- Dicken, P (۲۰۰۹), International Encyclopedia of Human Geography, In Rob Kitchin & Nigel Thrift (Eds), Amsterdam: Elsevier
- Dillon, M and Evrard, J (۱۹۹۲), "International Encyclopedia of Human Geography", In Rob Kitchin & Nigel Thrift (Eds), Amsterdam: Elsevier vol. ۱۷, No. ۳
- Flint, Colin & Taylor, Peter (۲۰۰۷), Political Geography: World Economy, Nation-State, and Locality (۵th ed), Pearson/Prentice Hall.
- Foucault, M (۱۹۷۸), The History of Sexuality: An Introduction, Middlesex
- Glassner, Martin. I & Cuck Fahrer (۲۰۰۴), Political Geography, (۳rd ed). Hoboken: John Wiley & Sons
- Hakli, Jouni (۲۰۰۸), Re-Bordering Spaces, In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) The Sage Handbook of Political Geography, London: Sage Publications
- Huxley, Margo (۲۰۰۷), Geographies of Governmentality, In Crampton, J. W., Eildden, S; (eds) Space Knowledge and Power: Foucault and Geography. Aldershot: Ashgate.
- Maiz, Ramon (۲۰۰۵), Nation and deliberation, in: Democracy, Nationalism and Multiculturalism, Edited by: R. Maiz, F. Requejo, London: Routledge.

— فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، سال چهاردهم، شماره چهل و سوم، تابستان ۱۳۹۷ —

- Mirhidar, Dore (۲۰۰۲), the Idea of Dialogue of Civilizations in the New World System, the Seminar Dialogue of Civilizations, From Idea to Practic.

- O'Tuathail, Gearóid (۲۰۰۰)," the Post Modern Geopolitical Condition, State, Statecraft, and Security at the Millennium", Annals of the Association Geographers Millennium Number, Vol. ۹۰, No.۱.

- Penrose, Jan & Richard C. M Mole (۲۰۰۸), Nation-State and National Identity, In Cox, K. R., Low, M., and Robinson, J; (eds) The Sage Handbook of Political Geography. London: Sage Publications.

- Smith, Antony (۱۹۹۱), Nationalism Identity, London: Penguin.

- Taylor, Peter & Colin Flint (۲۰۰۰), Political Geography; World-Economy, Nation-State, and Locality, London; Pearson Education.

- Weber, C (۱۹۹۵), Simulating Sovereignty: Intervention, the State and Symbolic Exchange, Cambridge.